

حاجی بکتاش ولی

و

طریقت بکتاشیه

اطلاعی که از سرگذشت اکثر شاعران و اندیشمندان خود داریم، بسیار اندک و آمیخته به افسانه است و بیش از آنکه دارای ارزش تاریخی باشد، جذبه داستانی دارد. مجموع دانسته هایمان از مثنوی رقم و نام چند شهر و کتاب فراتر نمی رود. اگرچه آن اطلاعات گرهی از مجهولات نمی گشاید، ولی اگر آنها را هم نداشته باشیم، از زندگی بزرگانمان هیچ نداریم. دانسته های محدود ما درباره حاجی بکتاش ولی نیز، از همان محدوده تجاوز نمی کند.

نامش ولی و از مردم نیشابور است^۱. پدرش سید ابراهیم ثانی و مادر وی خاتم دختر شیخ احمد یکی از علمای نیشابور بوده^۲ مولد

۱ - نفیسی، سعید، سرچشمه تصوف در ایران، ص ۲۱۰؛ الرسالة

الاحمدیه، ص ۱۱

۲ - الرسالة الاحمدیه، ص ۶

وی نیشابور ذکر شده^۱ وی را بکتابش رومی نیز نامیده‌اند^۲. ولادت او را برخی ۶۰۵ هـ^۳، برخی ۶۴۵ هـ^۴ و گروهی ۶۴۶ هـ^۵ دانسته‌اند. او را از اکابر عرفا و صوفیه و از سادات کاظمیه می‌دانند که از شیخ لقمان خراسانی کسب فیض و اقتباس انوار باطنیه نموده است^۶. بعضی وجود او را «نیمه‌افسانه‌ای»^۷ و برخی «مشوب به افسانه»^۸ دانسته‌اند. نوشته‌اند که او نخست به خدمت خواجه احمد یسوی رسید و به دستور مرشد خود به بدخشان رفت و در همانجا به جهاد پرداخت و بعد از بازگشت به خراسان، سفر نجف درپیش گرفت و چهل روز در تربت مولای متقیان مجاور ماند و از آنجا به مکه رفت و از مکه روانه بیت المقدس شد و مسجد اقصی و تربت انبیا را زیارت کرد و به

۱- مدرس، محمدعلی، ریحانة الادب، ج ۲، ص ۶-۷

۲- در نسخه خطی قلندرنامه، شماره ۳۴۷۸ کتابخانه مرکزی و مرکز

اسناد دانشگاه تهران درباره حاجی بکتابش می‌خوانیم:

«دگر بکتابش رومی هست ابدال که او را نیست قید مال و اطفال

یقین دانم که او بحر علوم است که پیر جمله ابدالان روم است ...»

۳- تاریخ مصور ادبیات ترک، نهادسامی، جزء ۴، ص ۲۹۳

۴- سرچشمه تصوف در ایران، ص ۲۱۰؛ الرسالة الاحمدیه، ص ۶

۵- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ج ۲،

ص ۷۵۷.

۶- ریحانة الادب، ج ۲، ص ۷؛ نخستین صوفیان در ادبیات ترک، ص ۴۰.

۷- بطر و شفاسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، ص ۳۶۶.

۸- زرین کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، ص ۲۰۳.

دمشق و حلب سفر کرد و سپس به بلاد روم رفت و در همانجا رحل اقامت افکند^۱ ،

سال وفات وی را بعضی ۶۹۷ ه^۱ و برخی ۷۳۸ ه^۲ و گروهی ۷۴۰ ه^۳ دانسته‌اند تنها دریک مأخذ سال وفات وی ۶۶۹ ه^۴/ ۱۲۷۰ م قید شده است^۵ . مأخذ دیگر نیز کما بیش اطلاعات فوق را تأیید می‌کنند و مطلب اضافی در اختیار ما نمی‌گذارند^۶ .

با اندک توجه به مأخذ موجود ، بی شک باید اعتراف کرد که این اطلاعات نمیتواند ضمیر کنجکاو محققان را قانع کند و بی گمان باید به دنبال اطلاعات دیگر رفت .

پوشیده نیست که یکی از محیطهای جغرافیایی که محل رشد و تدریس و تعلیم حاجی بکناش ، و گسترش طریقت وی در آسیای میانه است ، آناتولی یا بخش اعظم ترکیه امروز است ، و از همین رو از دیرباز در آن دیار درباره حیات و شخصیت این مرد و طریقت بکناشیه تحقیقاتی به عمل آمده است ، آن تحقیقات برای روشن نمودن حیات

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- الرسالة الاحمدیه ، ص ۷ ببعده

۲- تاریخ نظم و نثر ، همان جلد ، همان صفحه

۳- ریحانة الادب ، ج ۲ ، ص ۷ ؛ ارزش میراث صوفیه ، ص ۱۰۳

لغت نامه .

۴- سرچشمه تصوف در ایران ، ص ۲۱۰

۵- گلپنارلی عبدالباقی ، مذاهب و طرائق در ترکیه ، ص ۲۷۴

۶- مثلا : دایرة المعارف اسلامی ، مقاله شودی ، لغت نامه

این مرد ایرانی^۱ شایان اهمیت و اعتبار است .
 قدیمترین مأخذی که از حاجی بکتاش سخن بمیان آورده است ،
 « مناقب العارفین » است که احمد افلاکی دده آنرا بین سالهای ۷۱۸-
 ۷۵۴ هـ / ۱۳۱۸-۱۳۵۳ م درباره مولوی و خاندان او نوشته است .
 افلاکی حاجی بکتاش را معاصر مولوی معرفی میکند^۲ .
 عاشق پاشا زاده که از شخصیت‌های مهم تاریخ و تصوف زمان
 خویش بوده و زادگاهش - آماسیه - مدتی محل اقامت حاجی بکتاش قرار
 گرفته^۳ مولد حاجی بکتاش را خراسان ذکر میکند و می‌نویسد که وی
 از خراسان به سیواس آمده و برادرش « منتش ؟ » در همین شهر شهید
 شده و حاجی از آنجا به آماسیه و قبر شهر رفته است^۴ . سلسله نسب
 او را همانند دیگر واصلان طریقت به پیامبر می‌رسانند ، چنانکه قبلا
 نیز گفتیم وی را از اولاد امام کاظم (متوفی ۱۸۳ هـ / ۷۹۹ م) می‌دانند .
 خراسانی بودنش ، ملامتی بودن وی را معلوم می‌کند^۵ او شاگرد

۱ - در ایرانی بودن حاجی هم بعضی تردید کرده‌اند (چنانکه بعقیده
 مرحوم سعید نفیسی : « گمان نمی‌رود که حاجی بکتاش در قرن هفتم زیسته و
 ایرانی بوده باشد » سرچشمه تصوف ، ص ۲۱۰

۲ - مناقب العارفین ، ج ۱ ، ص ۳۸۱ و ص ۴۹۸

۳ - کورد اکول شکران ، فرهنگ شاعران و نویسندگان ، ذیل : حاجی

بکتاش ولی

۴ - عاشق پاشا زاده ، تواریخ آل عثمان ، استانبول مطبعة عامره ، ۱۳۳۲

پاورقی و متن ص ۲۰۰ و ۲۰۴

۵ - ملامتیان و صوفیان و جوانمردان ، ابوالعلا عقیلی ، ترجمه علی ←

خواجه احمد یسوی است^۱ .

مآخذ گوناگون در تاریخ ولادت و مرگ حاجی بکتاش اختلاف زیادی دارند . اگر نوشته افلاکی را بدلیل قدمت ملاک کار تحقیق قرار دهیم و بپذیریم که افلاکی نیز به شیوه مورخان دیگر ، در کتاب خود از کسانی یاد کرده که روی درنقاب خاک کشیده اند ، باید حاجی پیش از ۷۱۸ هـ ، سال اولین تألیف کتاب^۲ در گذشته باشد و سال ۷۳۸ هـ / ۱۳۳۷ م که برخی سال درگذشت حاجی بکتاش دانسته اند ، ظاهراً از طرف حروفیان جعل شده است تا به حساب جمل با کلمه « بکتاشیه » برابری کند . از این نظر سال وفات وی ۶۶۹ هـ یا چند سال بعد تر باید بوده باشد^۳ و در تاریخ ولادت وی قول نهادسامی که سال ۶۰۵ هـ است مقبول تر می نماید^۴ . بدین ترتیب حاجی بکتاش ۶۴ سال زندگی کرده است .

سندی که بتواند حاجی بکتاش را مؤسس طریقت معرفی کند ، موجود نیست . وی از « بابایی » ها و از پیروان « وفائیه »^۵ است .

— رضوی کابل ۱۳۴۴ ، ص ۱۰ ؛ تصوف در ۱۰۰ پرسش ، عبدالباقی گلپنارلی ، ص ۱۲۳

- ۱- نسخه خطی « فواید » منسوب به حاجی بکتاش ، کتابخانه مرکزی شماره ۳۴۵۱ ، ورق ۱۰ ؛ نخستین صوفیان در ادبیات ترک ، کوپرولو ، ص ۴۰
- ۲- مقدمه مناقب العارفين ، از پروفیسور تحسین یازجی ، ص نه
- ۳- نهادسامی سال وفات وی را ۶۷۰ هـ / ۱۲۷۱ م نوشته است .
- ۴- تاریخ مصور ادبیات ترک ، جزء ۴ ، ص ۲۹۳
- ۵- از فرق منشعب از شاذلیه مصر ، ارزش میراث صوفیه ، ص ۱۰۱

در آن روزگار پیروان هر شیخ بزرگ را به نام آن شیخ می خوانده اند، چنانکه پیروان «بابا الیاس» را «بابایی»^۱ و دنباله روان «صاری صالتق» را «صالتقیه»^۲ و وابستگان «برگک بابا» را «برکیه»^۳ و همچنین مریدان «یونس امره» «امریه»^۴ نام نهاده بودند. شاید پیروان حاجی بکتاش نیز در آغاز «بکتاشیه» نام گرفته اند و بعد این نامگذاری در تأسیس این طریقت مؤثر واقع شده است.

شخصیت تاریخی حاجی بکتاش و تاریخ تأسیس این طریقت و سرزمینهایی که طریقت بکتاشی در آنها اشاعه یافته و همچنین ماهیت درونی این طریقت، پس از تحقیقات ممتعی که در این باب به عمل آمده، چنانکه شایسته است روشن شده و بدنبال پژوهشهای ژ. ژاکوب نادرستی نظریات پاره ای از دانشمندان غرب آشکار شده است.^۵ این طریقت از قرن ۸ هـ / ۱۴ م در امپراطوری عثمانی نشأت آغاز کرده و بویژه بین قرنهای ۹ - ۱۳ هـ / ۱۵ - ۱۹ م از نفوذ دینی

۱- بابا الیاس یکی از صوفیان که بسال ۶۳۸ هـ / ۱۲۴۰ م کشته شد.

۲- درباره اش به: نخستین صوفیان در ادبیات ترک، ص ۴۵ بعد رک.

۳- « : یونس امره و تصوف، عبدالباقی گلپنارلی، ص ۱۱

بعد رک.

۴- یونس امره از شاعران متصوف ترک، که بسال ۸۴۳ هـ / ۱۴۳۹ م

در گذشته است.

۵- گرچه تحقیقات ژاکوب نیز یعلت استناد به کتب غیر قابل اعتمادی

چون «کشف الاسرار» و «مرآة المقاصد» تا حد زیادی محدود و ابتدایی است.

«بکتاشیلک منشالری، محمدفؤاد کوپرولو، تورک یوردی، ۸، ص ۱۲۱

و سیاسی وسیعی برخوردار بوده است و در زمان سلطان محمود ثانی^۱ و به دست وی، همراه کانون «ینی چری»^۲ ها^۳ برچسبیده شده و از زمان سلطان عبدالعزیز^۴ دوباره جان گرفته و تازمانی که جمهوری ترکیه، طریقتها را ملغی نکرده بود به حیات خود ادامه داده و در ترکیه رواج کاملی داشته است.

در قرن ۸ هـ/۱۴ م پایای طریقت های دیگری چون: حیدریه، قلندریه و ابدالیه، طریقت بکتاشیه را نیز می بینیم. این طریقت در قرن ۹-۱۰ هـ/۱۵-۱۶ م مخصوصاً بین ینی چری ها آیین رسمی تلقی شده و پس از کسب نفوذ و قدرت تحت حمایت رسمی دولت قرار گرفته و نامهای گوناگونی یافته است و دیگر آیین های باطنی را نیز - که از نظر اساس عقاید با آن اختلافی نداشتند - پذیرفته است. این طریقت در قرن ۸ هـ در آناتولی غربی بین سپاهیان و جنگجویان و افرادی که «مجاهدان روم» نام داشتند، گسترش یافت و بوسیله کشورگشایان امپراطوری عثمانی به شبه جزیره بالکان برده شد و از راه سواحل تونا، به آلبانی راه یافت و بعد ها خانقاههای متعددی در آن ساخته شد. این راه یابی در اسلام آوردن ساکنان شبه جزیره بالکان و همچنین توسعه

۱- پادشاه عثمانی که بین سالهای ۱۸۰۸-۱۸۳۹ م سلطنت کرده است.

۲- سپاهیان منظم عثمانی که در آغاز از میان مسیحیان انتخاب می شدند.

۳- سپاه ینی چری بعدها چنان قدرتی بدست آورد که در عزل و نصب سلاطین عثمانی دخالت می کردند. سلطان محمود ثانی بسال ۱۸۲۶ م آنان را قتل عام کرد و بقدرتشان پایان بخشید.

۴- سلطان عثمانی که بین ۱۸۶۱-۱۸۷۶ م سلطنت کرده است.

دیگر طریقه‌های آمیخته با بکتاشیه نقش عمده‌ای ایفا کرد. از منابع تاریخی و ادبی و رحله‌ها برمی‌آید که مرشدان بدعت‌گذاری چون: صاری صالتق و عثمان بابا^۱ در بسط طریقت بکتاشی فعالیت گسترده‌ای داشته‌اند. اولیا چلبی^۲ برخی از کارهای آنان را از افواه و برخی را از کتب مناقب جمع و ثبت کرده است. از نوشته‌های چلبی برمی‌آید که در قرن ۱۱ هـ/ ۹۷ م گروهی از دراویش مبلغ - که از تباطی با حاجی بکتاش و بکتاشیه نداشته‌اند - به خانقاه‌های بکتاشی راه یافته‌اند. و در همان قرن، بکتاشیگری در اکثر کشورهای امپراطوری، بخصوص در آناتولی و روم شرقی گسترش یافته و در قرن ۱۲ - ۱۳ هـ/ ۱۸ - ۱۹ م در آلبنانی شایع شده است. از این رو باید گفت نظری که تا بحال صحیح پنداشته می‌شد و رواج بکتاشیه را در آلبنانی به «تپه دئللی علی پاشا»^۳ منسوب می‌داشت، سراپا بی‌اساس است. بی‌پایه بودن این نظر، پس از انتشار کتاب اولیا چلبی که مربوط بدین زمانهاست، جز ما ثابت شده است. طریقت بکتاشیه در شبه جزیره بالکان و بطور کلی در آن سوی مرزهای آناتولی، چنانکه بایست پیشرفت نکرده است. علت عدم پیشرفت این طریقت شاید آن باشد که طریقت بکتاشیه طریقتی ترکی است و از این نظر در عراق و مصر نیز تنها بین ترکهای

۱- نخستین صوفیان در ادبیات ترک، ص ۴۹-۵۰ را ببینید.

۲- رحاله معروف ترک (۱۶۱۱ - ۱۶۸۲ م) که کتاب معروفی بنام

«سیاحتنامه» دارد.

۳- دایرة المعارف ترک، ذیل: بکتاشیلیک.

آن نواحی پذیرفته شده و بعلت نداشتن هماهنگی باعرف و عادات سرزمینهای دیگر، میان خلق و سایر طریقتها رونقی نیافته است. اگر این نکته مورد توجه قرار گیرد که حاجی بکتاش به اساس شیعه اثنی عشری صادق بوده و از بابا اسحاق پیروی می کرده، می توان حکم کرد که او سرگرم تبلیغ عقاید باطنی بوده است. نزدیکترین منابع موجود به زمان وی و شرایط دینی عصر او و اشاعه ای که بکتاشیه در دوره های بعد یافته است، این حکم را تأیید می کنند.

مناقبی که درباره مناسبات حاجی بکتاش بانخستین امپراطوران عثمانی و تأثیری که در پاگرفتن نهضت «ینی چری» به عنوان مرشد و حامی متذکر شده اند، همه در قرن ۹ ه / ۱۵ م ساخته شده و از نظر تاریخی عاری از حقیقت است. و این روایت که وی تسلط عثمانیان را برسلطنت پیشگوئی کرده و بشارت داده و شمشیر به کمر عثمان غازی^۱ بسته و تاج بر سر وی نهاده^۲، همه در نیمه قرن ۹ ه، پس از کسب قدرت بکتاشیان در داخله امپراطوری جعل شده است.

تمام آیین ها و پایه های طریقت بکتاشیه در قرن ۹ ه - پیش از «بالیم سلطان»^۳ دومین مؤسس بکتاشیه - شکل گرفته است. و ادعای اینکه عقاید حروفیان در سده مزبور بامعتقدات بکتاشیه در آمیخته و از این راه، ماهیت کهن این طریقت عوض شده و باطن گرای شده

۱- سلطان عثمانی که بین ۱۲۸۱-۱۳۲۴ م سلطنت کرده است.

۲- نگاه کنید به: تاریخ ترکیه، سرهنگگ لاموش، ترجمه سعید نفیسی،

ص ۱۶ - ۱۷

۳- نگاه کنید به: یونس امره و تصوف، عبدالباقی گلپنارلی، ص ۱۳

است، قسمتی مقبول و قسمتی نامقبول است. باید دانست که حروفیان در سده ۹ هـ در سرتاسر آناتولی پراکنده بودند و به روزگار سلطان مراد دوم^۱ و آغاز پادشاهی سلطان محمد فاتح^۲ دامنه نفوذ خود را تادربار گسترش داده بودند؛ پس از آنکه محمود پاشای وزیر و فخرالدین عجمی^۳ آنان را بشدت تحت تعقیب خطرناکی قرار دادند، حروفیان برای حفظ موجودیت خود بابکتاشیان در آمیختند و به تبلیغات عقیدتی خود ادامه دادند. چنانکه بدنبال سوء قصدی که علیه جان سلطان بایزید دوم^۴ صورت گرفت، قلندرانی که Torlak یا Tsik نامیده می‌شدند، با سرسختی تحت تعقیب قرار گرفتند، این تعقیب سبب شد که این گروه نیز داخل فرقه بکتاشیه گردند. سهولت می‌توان حدس زد که قبل از این حوادث نیز ممکن است گروه کثیری از فرقه‌های مختلف از آن قبیل، خود را داخل فرقه بکتاشیه کرده باشند. طریقت بکتاشی از همان آغاز پیدایی ماهیتی بدعت‌گذارانه از خود نشان داده، و از نظر عقیده هم فرق عمده‌ای با فرق مشابه نداشته است. اگر ادعا شود که بکتاشیه این خصوصیت را از حروفیه اخذ کرده‌اند، چنین ادعا از نظر

- ۱- سلطان عثمانی که بین ۱۴۲۱-۱۴۵۱ م سلطنت کرده است.
- ۲- فاتح قسطنطنیه که بین ۱۴۵۱-۱۴۸۱ م سلطان عثمانی بوده است.
- ۳- فخرالدین عجمی، مفتی ایرانی الاصل قسطنطنیه و شاگرد میرسید شریف جرجانی که حروفیان را مانند زنادقه امر فرمود تا بسوزانند. «تاریخ ادبسی ایران» (از سعدی - تاجامی)؛ ادوارد براون، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۵۱۴.
- ۴- سلطان عثمانی که بین ۱۴۸۱-۱۵۱۲ م سلطنت کرده است.

تاریخی بهیچوجه پذیرفتنی نیست .

گفتیم که دومین دورهٔ بکتاشیه با « بالیم سلطان » (متوفی ۹۲۲ هـ / ۱۵۱۶ م) آغاز می‌شود . این شخصیت مهم - که بکتاشیان بحق او را دومین مؤسس طریقت خود می‌دانند - در آیین و اساس طریقت ابداعاتی آورده و به سازمان داخلی خانقاهها شکل منظم تری بخشید و دسته های شبه طریقتی را که تا آن زمان در زی طوایف مذهبی در اطراف خانقاههای موجود در روستا ها و قصبات سر بر آورده بودند ، به شکل گروه درویشان مجرد در آورد . این درویشان بهیچ‌روی ازدواج نمی‌کردند و در خانقاهها می‌زیستند و برای نشان دادن تجرد خود ، حلقه های آهنین از گوشه‌های خود می‌آویختند . اگرچه آیین این درویشان مجرد در اولین وهله شبیه آیین مسیحیان و راهبان آنان بنظر می‌رسد^۱ ولی نظایر آن را پیش از این در طریقت قلندریه که مناسبات فراوانی با بکتاشیه داشته‌اند می‌توان دید و نخستین نمونه‌ها و اندیشه‌های صوفیانهٔ آنرا هم ، در بین زاهدان قرون اولیهٔ اسلام می‌توان مشاهده کرد .

بهر حال بعد از اصلاحات بالیم سلطان ، بین مشایخی که خود را از نسل حاجی بکتاش می‌دانستند (و بعد ها چلبی نامیده شدند^۲ و دسته‌ای که خود را هم‌طریقت با حاجی بکتاش و پیروان حقیقی وی می‌خواندند

۱- چنانکه نوشته‌اند : « بکتاشیهٔ آسیای صغیر بقایایی از آداب نصاری

گرفته‌اند » ارزش میراث صوفیه ، ص ۹۷

۲- « چلبی » عنوانی است که به بزرگان طریقت مولوی و بکتاشی

داده می‌شد . تور کچه سوزلوك .

و اصلاحات بالیم سلطان را نپذیرفته بودند (و بابا نامیده می شدند) ، رقابت سختی در گرفت . طوایف قزلباش مقیم آناتولی و روم ایلی ، صادقانه از هر گونه تلقیات مشروع تشیع - خواه رسمی و خواه بدعتی - پیروی می کردند و اتحادی ناگسستی باچلبی ها داشتند . با این حال خانقاههای « بابا » ها مراکز اصلی طریقت بود و قدرت و نفوذ را در شهرها و قصبات به دست داشت . در دوره های بعدی خانقاهها از حفظ نظام دیرین خود عاجز مانده و از هم پاشیده اند و به جای آنها خانقاههایی بوجود آمده اند که مقام شیخ را بطریق ارث از پدر به پسر واگذار کرده اند .

طریقت بکتاشی ، همانند دیگر طریقهتهای باطن گرای ، نه تنها در مراکز بزرگ تسنن و طریقهتهای اهل سنت رواج داشت ، بلکه بین روستاییان و عشایر کوچ نشین و طوایف سپاهی مرزنشین و طبقاتی که تا حد امکان از تأثیر تسنن بدور بودند نیز از تبلیغات پر قدرتی سود می جست . این طریقت ، ملاک قاطع و منسجم و واضحی به دست نمی داد تا موجب انتشار موفقیت آمیز آن گردد ، یا اینکه در محیطهای گوناگون برای طریقت هواخواهانی دست و پا کند ، بالعکس آمیزه ای از عقاید مبهم و تفسیر پذیر و کلی را ملاک تبلیغ قرار می داد . اگر وضعیت دینی آناتولی و روم ایلی و اتفاقات جاری بین مسلمانان شیعی

۱ - « بابا » شیخ بکتاشی (قاموس ترکی ، ش . سامی) این لقب را

ترکان متصوف ، در فرغانه به پیر طریقت خود اطلاق می کردند . (نخستین صوفیان

در ادبیات ترک ، ص ۱۳)

- باطنی را در قرن ۷ - ۹ / ۱۳ - ۱۵ م از جهات مختلف مورد توجه قرار دهیم ، درمی یابیم هر طریقتی که می خواهد پیروانی بدور خود جمع کند ، پای بنسند نوعی اصول و دارای نوعی روح متسع و مسامحه کاری است که اصول آن برای صاحبان عقاید متنوع در آن آشفته بازار ، بیگانه جلوه نمی کند . علت اینکه بکتاشیه از بدو پیدایی بین زمره ای از مسلمانان و مسیحیان جاهل رواج داشته ، از این روست . و باز از این نظر است که بکتاشیگری ، باعتبار يك عقیده دینی با زمان سازگاری کرده و رفته رفته ماهیتی ابن الوقت پیدا کرده است .

در این طریقت نشانه های مختلفی از ادیان و طریقتهای دیگر را می توان یافت ، چنانکه اشکال مختلف افراطی شیعی-باطنی که از طرف علمای کلام اسلامی غلاة ، نامیده شده اند و تعابیر صوفیانه آن دسته از قلندریه که عقاید خود را از ملامتیه خراسان گرفته اند و مفهوم ابتدایی تر و سالم تر آن وحدت و جودی که تحت تأثیر محیی الدین عربی در آناتولی قرن ۵۷ / ۱۳ م بوجود آمده بود ، آثار شمنیزم ترکی که بین کوچ- نشین های ترك رواج داشت و همچنین معتقدات حروفیه از قرن ۹ هـ به بعد بوضوح در طریقت بکتاشیه به چشم می خورد . این آرای گوناگون که اصول طریقت بکتاشیه را تشکیل می دهد ، هیچگاه بصورت يك کل آهنگین و نایت در نیامده و پیوسته بصورت آمیزه ای از عقاید غیر منسجم باقی مانده است .

راز موفقیت بکتاشیه ، همانند دیگر طریقتهای باطن گرای ، در این است که به مراتب و مقامات مختلفی تقسیم شده است و بقدر دانش هر سالک تعلیمی معین کرده و برای هر مرید به اندازه اهلیت و ادراک

معیاری تعیین کرده است و این آشفتگی را بانوعی ابهام و تغییرپذیری درهم آمیخته است. درسه اصل: «الله، محمد، علی» (تثلیث) برای علی (ع) مقامی بالاتر از محمد (ص) قائل شده‌اند، چنانکه عقیده به الوهیت علی (ع) آنانرا به «علی‌اللهیان» نزدیک ساخته و بین برخی از «بکتاشی-حروفیان» نیز الوهیت «فضل حروفی»^۱ را ابداع کرده است. در طریقت بکتاشی، علی (ع) و حاجی بکتاش و فضل حروفی بالاترین مقامات را دارا هستند.

چنانکه فوقاً نیز متذکر شدیم، برخی بین بکتاشیه و قزلباشها وجود نوعی همانندی عقاید محلی را مدعی هستند، این ادعا نادرست است. نظر افرادی نیز که باتوجه به بکتاشیان مسیحی و آیین و آداب بکتاشیه که در مسیحیت هم نظایر آنها را می‌توان یافت، این طریقت را متأثر از مسیحیت دانسته‌اند، اشتباه آمیز است، زیرا از نظر تاریخ و نژاد شناسی دین مسلم و بدیهی است که بین انسانهایی که سالیان دراز در سرزمینهایی تحت سیطره تکامل دینی قرار گرفته‌اند، عقاید و آرای مشابه بوجود می‌آید و همچنین اشتراك بعضی اماکن مقدس و آداب و رسوم بین آنان از محیط جغرافیایی اثر می‌پذیرد.

از بکتاشیان کتابهایی برجای مانده است که محتوای آنها در این زمینه نکته‌هایی را روشن می‌کند. به حاجی بکتاش کتابی به عربی

۱ - فضل‌الله استرآبادی، بنیانگذار حروفیه (و ۷۴۰/۱۳۲۹ م

مقتول ۸۰۴/۱۴۰۱ م) واژه نامه گرانگی، دکتر صادق کیا، ص ۳۳

به نام « مقالات » نسبت داده‌اند که اصل آن تاکنون بدست نیامده و شاید هم مفقود شده است.^۱ بنا به ترجمه‌های موجود^۲، این کتاب چهار باب داشته: باب شریعت، باب طریقت، باب حقیقت و باب معرفت، در هر باب مرگ، احوال دل، تصوف، زاهد، عارف و محب مورد بحث قرار گرفته و مقام انسان ستایش شده است. در ترجمه‌های کتاب از ارکان و آیین بکناشیه، عبارتی صحیح‌تر از ارکان « بابایی‌ها » جز اندکی نمی‌توان یافت. قدیمترین آثاری که ارکان بکناشیه را شناسانده‌اند « ارکان نامه » نام دارند که از نظر زمان کهن‌تر از قرن ۱۰ هـ / ۱۶ م نیستند. بجز ارکان نامه‌ها، کتاب دیگری از مؤلفی نامعلوم در دست است که نوع خط و کاغذ آن متعلق به قرن ۸ هـ / ۱۴ م است، این کتاب خلاصه « مقالات » است. در آن اطلاعاتی از: خرقه، آیین سقايت، میان بستن، چهار تکبیر، گلبانگ و نمده می‌توان بدست آورد. در ترجمه منظوم مقالات از سعید امره^۳ نیز بعضی اطلاعات درباره این طریقت می‌توان یافت. از محتویات این رساله برمی‌آید که

۱- مذاهب و طرائق در ترکیه، ص ۲۷۲ - ۲۷۳، تاریخ ادبیات

مصو ترك، جزء ۴۴، ص ۲۹۳

۲- مشهورترین ترجمه منظوم « مقالات » به ترکی از خطیب اوغلو شاعر معروف قرن ۹ هـ / ۱۵ م است که خود پیرو طریقت مولوی بوده، با این حال این اثر را مطابق آراء و عقاید آن طریقت دانسته و به نظم درآورده است (تاریخ مصور ادبیات ترك، همان، پاورقی ص ۲۹۴).

۳- سعید امره، از شاعران بکناشی سلسله ۸ هـ / ۱۴ م است.

ارکان اولیهٔ بکتاشیان تقریباً همانند ارکان فرقهٔ «آهیه»^۱ است که از علویان مفرط بوده‌اند. از این نکته معلوم می‌شود که بکتاشیه در آغاز پیدایی تحت تأثیر آهیه بوده است. امتزاج آیین بکتاشی با طایفه‌ای که «ابدال روم» نام داشتند از همان بدو پیدایی در مآخذ تاریخی به چشم می‌خورد، بطوریکه بکتاشیه را «ابدال بکتاشی» می‌خوانند. در ولایت نامه‌ای که به سال ۸۴۴ هـ / ۴۱ - ۱۴۴۰ م نوشته شده، داستان زیر آمده است:

روزی حاجی بکتاش به زیارت بارگاه «سید غازی»^۲ رفت. در برابر تربت او ایستاد، رو به مزار سید کرد و گفت: سلام علیک ای بزرگ مرد خاندان من. و چنین جوابی شنید: علیک السلام ای شهر دانش. این نوشته‌ها مناسبات ابدال را با بکتاشیان نشان می‌دهد. روابط آهیه را با حاجی بکتاش نیز از دیگر ولایت‌نامه‌ها بدست می‌آوریم. در ولایت‌نامه از سربند الله کبردار، صفا نظر خرقة، کوتاه کردن موی سر که در آیین بیعت اجرا می‌شده مطالبی می‌توان یافت. «خلیل وحدتی دده بابا» متوفی بسال ۱۰۶۰ هـ / ۱۶۵۰ م که بیش از ۹۰ سال عمر کرده و در آغاز از پیروان «سرسم علی بابا»^۳ بوده و در سال ۱۰۳۸ هـ / ۲۸-۱۳۲۹ م به طریقت بکتاشی در آمده، در ترجیع بنسلی بیت

۱- پیروان آهی اورن.

۲- پیر طریقت ابدال روم.

۳- سرسم علی بابا، از پیران طریقت بکتاشیه است که بسال ۹۹۷ هـ /

۱۵۸۸ م در گذشته، پس از وی نابریچیده شدن این طریقت ۲۴ نفر به مقام پیری رسیده‌اند.

زیر را دارد :

چار ضرب ایله اینمدیر الف و تیغ و تراش
 سر وریش ایله بروت اولدودلا هم داخی کاش^۱
 این بیت وجود آیین چار ضرب را در بکتابشیه که از شعارهای
 قلندریه است ، می‌رساند ، آیین چار ضرب ، در کتاب موسوم به :
 « مناقب خواجه جهان و نتیجه جان » منسوب به « واحدی » که در
 نخستین روزهای ماه صفر ۹۲۹ هـ / ۱۵۲۲ م نوشته شده هم دیده میشود .
 « کایقوسوز ابدال » که در ۸۰۰ هـ / ۱۳۹۷-۹۸ م تولد یافته در یکی از
 « نفس »^۲ های خود ، در کتاب « رساله دلگشا » وجود تشابه آیین
 سر تراشی قلندریه را با بکتابشیه تأیید می‌کند :

ساقالیملا باشیمی بیغملا قاشیمی

حق اونارا ایشیمی بوسا قالی قیرخارام^۳

اگرچه ممکن است هر دو فرقه این عقیده را از آیه زیر از قرآن
 کریم گرفته باشند : « لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد
 الحرام ان شاء الله آمنين محلقين رؤسكم ومقصرين لاتخافون فعلم مالم
 تعلموا فجعل من دون ذلك فتحاً قريباً »^۴ ، ولی چنانکه از کتاب

۱- یعنی : الف و تیغ و تراش با چار ضرب از آن اوست ، کاش ای دل
 سر وریش و سیل نیز از آن او باشد .

۲- منظومه ها و شعرهای بکتابشیان .

۳- یعنی : اگر خدا کارم را رو براه کند ، موی ریش و سر و سیلم را
 می‌تراشم .

۴- قرآن کریم : ۲۷/۴۸

« مناقب خواجه جهان و نتیجه جان » برمی آید اساساً ابدال و قلندریه ، حیدریه و جامیه ، ادهمیه و شمسیه ، خواه از جهت اعتقاد و خواه از نظر عرف و شکل ظاهر تا بدان حد به بکتاشیه شباهت دارند که از قرن ۱۷/۸۱۱ م ببعده تمام طریقه‌های دیگر نام بکتاشی گرفته اند . بکتاشیه نیز از این راه وارث تمام اعتقادات فرقه های مزبور شده است . اگر قطب‌الدین حیدر که بکتاشیان بفرآوانی از او یاد می کنند ، همان قطب‌الدین حیدری^۱ باشد که یکی از فرق طریقت قلندریه را پایه گذاری کرده و در ۶۱۸ هـ / ۱۲۲۱ م وفات کرده ، از این راه وجود رابطه بین قلندریه و بکتاشیه روشن می گردد و این رابطه بحدی زیاد است که در دوره های بعد ، نام این فرقه ها مترادف هم بکاررفته است^۲ . بکتاشیه تدوین ارکان طریقت را به بالیم سلطان نسبت می دهند و او را دومین پیر این طریقت می دانند . این ارکان از اختلاط عقاید فرق مذکور در فوق و آمیزش با اعتقادات فرقه حروفیه درست شده است . « ترجمانی » که در مراسم « آیین جمع » خوانده می شود ، از خیلی جهات متأثر از « فتوت نامه » هایی است که در طریقت « آهیه » مرسوم است . « ترجمان چراغ » یکی از همین نوع سروده های « نسیمی »^۳

- ۱- درباره اش به : « اهل ملامت و راه قلندر » عبدالحسین زرین کوب ، مجله دانشکده ادبیات ، بهار ۱۳۵۴ ، ص ۶۱ - ۱۰۰ نگاه کنید .
- ۲- بکتاشیلفک منشأری ، سال ۱۴ ، نمره ۸ ، نisan ۱۳۴۱
- ۳- عمادالدین نسیمی ، از شاعران عارف مسلک که بسال ۸۰۷ هـ / ۴۰۴ م در گذشته است .

است. « ترجمان مقام » نیز عقاید حروفیه را نشان می‌دهد. و تمام این ارکان تمايلات علویان مفرط را یاد می‌آورد.

دلیلهایی در دست است که آیین بابایی، که سرچشمه آن آیین و ارکان ملامتیه بخصوص ملامتیه خراسان است، از طرف حاجی بکتاش پذیرفته شده و بعد از گذشت زمانی طولانی با اصول تکایا در آمیخته و تحت تأثیر عقاید فرقه های دیگر قرار گرفته، بالیده و رفته رفته زایده‌هایی بر آن افزوده و اساسی‌ترین صورت آن از زمان بالیم سلطان یعنی از قرن ۹ هـ / ۱۵ م ظاهر شده است.

از ولایت نامه و سلسله نامه بکتاشی برمی‌آید که این طریقت بعد از حاجی بکتاش به « چلبی » ها رسیده است. بالیم سلطان نیز از چلبی‌ها است. بین حاجی بکتاش و بالیم سلطان چهار نفر قرار گرفته‌اند. بعد از بالیم سلطان، برادر وی « قلندر چلبی » بعزت برپا ساختن دومین عصیان بابایی‌ها در زمان سلطان سلیمان قانونی بسال ۹۳۵/۲۹-۱۵۲۸ م کشته شد. بعد از این واقعه برای مدتی خانقاه نفوذ معنوی خود را از دست داد. بیست و سه سال بعد از مرگ قلندر چلبی در خانقاه حاجی- بکتاش، همراه چلبی‌ها مقامی به نام « دده بابا » به وجود آمد. این مقام بوسیله یکی از پیروان بالیم سلطان به نام « سرسم علی بابا » به این طریقت افزوده شد. بدنبال این تغییر اختیارات اوقاف باز بدست چلبی‌ها بود ولی عالیترین مقام طریقت را « دده بابا » ها داشتند. میتوان گفت که این نظام بتأثر از طریقت مولوی درست شده است. و بدین ترتیب از قرن ۱۰ هـ / ۱۶ م قدرت مرکزی طریقت بکتاشی بدو بخش تقسیم شد، بدین معنی ارکانی که بالیم سلطان پی‌ریزی کرده و علویان

و بکتاشیان را از هم جدا کرده بود، چلبی ها و دده بابا ها آن جدائی را تکمیل کردند. رابطه چلبی ها و دده بابا ها بعضاً دوستانه و اکثر اوقات خصمانه بود. افرادی که به مقام «چلبی» میرسیدند ناگزیر از «دده بابا» اجازه خلافت بکتاشی می گرفتند. علویانی که بر استی اعتقادات خرافی و ساده ای داشتند و واقعاً تحت تأثیر صفویان بودند و امپراطوران عثمانی را حکام مشروع نمی دانستند، از چلبی ها و دده بابا ها پیروی می کردند، به عبارت دیگر اصول دیرین را حفظ می کردند ولی بکتاشیان آنانرا به چیزی نمی گرفتند و خود را پیروان راستین حاجی-بکتاش می دانستند. از آن زمان که «ینی چری» ها طریقت بکتاشی را پذیرفتند و دست به آشوب زدند و بکتاشیان به یاری آنان پرداختند، سلطان محمود دوم ینی چری ها را بر انداخت و بکتاشیان را تار و مار کرد. گروهی از بزرگان طریقت را بدار آویخت و برخی را تبعید کرد. خانقاههای جدید التاسیس را ویران ساخت و به قدیمترین آنها شیوخ نقشبندیه را نشانند (۱۲۴۲/۵۱۸۲۶ م) و طریقت را ملغی کرد، لیکن بکتاشیان فینه ای بر کلاه خود افزودند و اجازت نامه ای از مشایخ نقشبندیه گرفتند و ساده ترین راه شیخ شدن در خانقاههای بکتاشی را یافتند. بعد از محمود دوم فرمان الغا بکلی فراموش شد و بکتاشیه بصورت یکی از شعب نقشبندیه درآمدند. مدتی بعد، میانه «احمد جلال الدین چلبی» با «بابا» ها بهم خورد و از این رو نه تنها خود را وارث معنوی حاجی بکتاش قلمداد کرد، بلکه از سلاله نسبی حاجی -

۱- عثمانی تاریخی، احمد راسم، ج ۴، استانبول، ۳۰ - ۱۳۲۸،

بکتاش معرفی نمود و نمایندگانی به علویان فرستاد و آن دسته از « دده » ها را که به مقام « چلبی » ها اعتنایی نداشتند بسوی خود جلب کرد و از این راه بر نفوذ خود افزود . بدین طریق بکتاشیان و علویان ، به شاخه « دده ها » - یا چنانکه چلبی ها می گویند به « قاجار » ها - و شاخه چلبی ها - یا چنانکه پیروان « دده » ها میگویند به « نماینده طلب » ها یا « مرتدان » - و شاخه بکتاشی منقسم شد .

چنانکه پیش از این نیز گفته ایم ، در ترکیه بسال ۱۹۲۵ خانقاهها و تکایا را جمع کردند و بدنبال آن درسوریه نیز تکایا را ملغی ملغی اعلام کردند . خانقاههای بکتاشی امروزه در مصر و آلبانی دایر است .

خانقاههای بکتاشیه :

چنانکه در طریقت مولویه ، در بکتاشیه نیز تأسیس خانقاه برای پیر ، در شناساندن طریقت بعنوان طریقتی منظم و متشکل نقش عمده ای داشته است . کهن ترین خانقاه بکتاشی خانقاه روستای « قره اویوک » یا « حاجیم » (حاجی بکتاش امروز) است . تاریخ تأسیس آن معلوم نیست . از ولایت نامه برمی آید که بهنگام وفات حاجی بکتاش خانقاه ساده ای در آنجا وجود داشته است ، سلطان بایزید اول (سلطنت ۱۳۸۹ - ۱۴۰۲ م) گنبدی سربی بر بالای مزار حاجی بکتاش ساخته و سلطان مراد دوم (سلطنت ۱۴۲۱ - ۱۴۵۱ م) در جوار آن خانقاهی و

۱- برای آشنائی با بکتاشیان مصر رك . الرسالة الاحمدیه ، احمد سری بابا ،

مسجدی بنا کرده است. جزو آثار کهن موزه آنکارا طاسی وجود دارد که در غره ذی القعدة سال ۹۲۵هـ / ۱۵۱۹ م از طرف شخصی به نام « قلیچ ابدال » به بقعه حاجی بکتاش وقف شده است، مطالب فوق از نوشته های کناره طاس معلوم می شود. تاریخ کتیبه های آرامگاه بین سالهای ۹۲۵ - ۹۶۸هـ / ۱۵۱۹ - ۱۵۶۰ م است. از این رو خانقاه در سنه ۱۶/۸۱۰ م بعد از بالیم سلطان و تدوین ارکان بکتاشی باید برپا شده باشد. بدون تردید خانقاه اولیه با خانقاههای بعدی یکسان نبوده است. در خانقاه بکتاشیان که پیروان طریقت « حضرت » نام داده اند، در مقابل دوازده « مقام » موجود در « میدان »^۱ دوازده خانه وجود داشته که بعد ها به هشت خانه بترتیب زیر تقلیل یافته است:

آذوقه خانه ، آش خانه ، نان خانه ، مهمان خانه ، اسب خانه ، باغ خانه ، باغ دده و بالیم خانه . هر خانه شیخی یا بابایی داشت . در ایش تحت اداره بابای خود و باباها هم تحت اداره « دده بابا » بودند . چون از سال ۱۸۲۶ م بابایی میدان (دده بابایی) ملغی شد ، بابای آذوقه خانه به جای دده بابا قرار گرفت . از حیث مقام بابای آذوقه خانه پایین تر از دده باباست و جانشین او به حساب می آید و در قدیم پس از مرگ دده بابا به جای او می نشست . این نظام از آن خانقاه حاجی بکتاش بود در خانقاههای دیگر فقط يك بابا وجود داشت . درویشان خانقاهها نسبت به شایستگی خود به انجام خدماتی نظیر :

۱- « میدان » سماعخانه تکایای بکتاشی را گویند (قاموس ترکی ،

رهبری ، میسداندارى ، قهوه ریزی ، آش داری ، آذوقه داری . . . می‌پرداختند . اگر عدهٔ درویشان خانقاهی زیاد بود ، بهریک از خادمان فوق پادویی هم می‌دادند و اگر عده زیاد نبود ، یک درویش به انجام چند خدمت مأمور می‌شد . بعضی از خانقاهها به درویشان مجرد اختصاص داشت . بین خانقاههای بکناشی ، خانقاه حاجی بکناش ، خانقاه کربلا ، خانقاه کایقوسوز در مصر و خانقاه دیمتوقه بزرگترین خانقاهها و خلیفه نشین بودند . تأسیس خانقاه ضو ابطلی داشت ولی در دوره های بعد محدودیت باز کردن خانقاه از بین رفته بود ، چنانکه هر اجازه نامه‌داری که به مقام « بابایی » می‌رسید ، می‌توانست خانقاهی داشته باشد ، یا خانهٔ خود را بصورت خانقاهی در آورد .

نظام طریقت :

در طریقت بکناشی پنج مقام وجود دارد : نخستین مقام از آن « محب » است . هر آن « عاشقی » که به تعهد یک بکناشی دست ارادت به « بابا » دهد ، محب نام می‌گیرد . محب فقط در « آیین جمع » شرکت می‌کند .

دومین مقام ، مقام « درویش » است . از محبان مرد ، کسی که به درویشی اعتراف کند و وارد خانقاهی گردد و مدتی با عرقچین خدمت درویشان کند ، درویش می‌گردد . به درویش در مراحل اولیه خدماتی نظیر : خرید و چوپانی وا می‌گذارند ، بعد از اتمام خدمات اگر

شایستگی نشان دهد ، « آیین جمع درویشی » ترتیب می یابد و « محب » خرقه درویشی به بن می کند .

سومین مقام ، مقام « بابا » است . در صورت نیاز یا در اثر مراجعات محبان به « دده بابا » یا بعلت درخواست کتبی محبان بوسیله طومار امضادار از « خلیفه » درویش صلاحیتدار به مقام « بابایی » می رسد و اجازه نامه ای دریافت می دارد . اگر بابا از نسل پیامبر باشد از روی کلاه شالی سبز و اگر نباشد شالی سفید می بندد و به تربیت محب و درویش می پردازد ، ولی نمی تواند درویش دیگری را به مقام « بابایی » برساند . این مقام را فقط خلیفه می تواند اعطا کند .

چهارمین مقام ، مقام مجرد است . درویش یا بابای غیر متاهل ، به مجرد اقرار می کند و به آیین قلندران موی سر می سترد ، گوش راست خود سوراخ می کند و به لباس مجرد درمی آید و در « آیین جمع مجرد » شرکت می کند در این آیین جز مجردان کسی حق شرکت ندارد .

مجردان به گوش خود گوشواری نقره ای یا مسین منقوش می اندازند . ازدواج نمی کنند و تا عمر دارند خود را وقف طریقت می کنند . « آیین مجرد » در ابتدا فقط در خانقاه حاجی بکناش و خانقاه کربلا و خانقاه بالیم سلطان اجرا می شده ، گوش مجرد ، در آستان درگاه خانقاه حاجی بکناش ، یا در بیرون در تربت بالیم سلطان و در محوطه بیرون خانقاه کربلا سوراخ می شد .

پنجمین مقام ، مقام « خلافت » است . هر « بابا » به یکی از مقامات خلافت تقاضایی می دهد ، تقاضایش مورد قبول واقع می گردد

یا در صورت لزوم اجازه نامه ای همراه چراغ ، کتل ، علم و سفره ای به « بابا » فرستاده میشود . در آیین جمع محب و درویش و بابا و مجرد گوسفندی سر می برند ولی در آیین جمع خلافت ، چهل گوسفند قربانی می کنند . در زمانهای بعد آیینهایی برپا شده که چهل قربانی به يك قربانی تقلیل یافته است . خلیفه روی کلاه خود شالی سیاه رنگ می بندد و می تواند به محب و درویش تعلیم دهد و درویشهای شایسته را به مقام « بابا » ارتقا می دهد . در این طریقت ، در صورت احتیاج ، سه بابای مجرد بایک اجازه نامه سه امضا می توانستند « بابایی » را به مقام خلافت برسانند . این کار را با گفتن : « سه جان برای جمعی » عملی می کردند . ولی این اصل بعلمت عدم احتیاج هیچوقت مورد اجرا پیدا نکرده است . طالب ورود به طریقت حیوانی ذبح می کند و مخارج شب مراسم را تهیه می کند . سپس از غروب آفتاب به اطاق بزرگی که « میدان » نامیده می شود ، درمی آید . به پای ماچان که مقام عاشق نام دارد ، می نشیند . بکتاشیان بترتیب قدمت سلوک - نه بترتیب سن - به میدان وارد می شوند . بابا « صلواتنامه » ای می خواند . این ورد حاوی نام دوازده امام است ^۱ . سپس عاشق را به حضور می طلبد و به وی از مشکلات طریقت و پیراهن آتشین و ... سخن می گوید . عاشق رضایت تام خود را اعلام می کند . بابا نام مرشدی را که عاشق برای ارشاد برگزیده است می پرسد . عاشق نام مرشد را ذکر می کند . بابا به عاشق امر می کند که به مرشد احترام کند و عاشق به زانوی مرشد

۱- بدان صلواتنامه « دواز = دوازده » نام نهاده اند .

بوسه می‌زند . مرشد به عاشق امر می‌کند که برجای خود بنشیند . سپس بابا به چراغچی دستور می‌دهد شمع‌هایی را که روی يك كرسی سه پله قسرار دارد ، برافروزد . چراغچی در حال برافروختن شمعها سخنان منظوم و منثوری زمزمه می‌کند . این سخنان را « ترجمان » می‌نامند . در این موقع مرشد همراه مرید خود - عاشق - از « میدان » خارج میشود ، مطابق آیین جعفری وضو می‌گیرد و مرید را نیز به وضو گرفتن وادار می‌کند . مرشد نخی تابیده از پشم گوسفندی که همان روز ذبحش کرده‌اند ، به گردن مرید می‌اندازد و دست راست مرید را به دست راست می‌گیرد و باز او را وارد « میدان » می‌کند . هردو در وسط اطاق که « دار » نامیده میشود ، توقف می‌کنند . پس از کسب اجازه از بابا و حاضران به چهار باب : واصلان طریقت ، پیران شریعت ، شاهان حقیقت و مردان معرفت (سلام می‌گویند . بعد مرشد ، عاشق را بخدمت بابا می‌برد . او از عاشق می‌خواهد که : گرد بدی نگردد ، راز نگه دار باشد و دست و زبان خویش حفظ و شهوت پرستی را ترك کند . بوی تلقین می‌کند که : مذهب جعفری است ، مرشدت محمد است ، راهبرت علی و پیر طریقت حاجی بکتاش ولی است . سپس عرقچینی بر سر او می‌گذارد و به طناب گردن عاشق که « تیغ‌بند » نام دارد ، سه گره می‌زند ، دو گره نشان این است که عاشق باید مالک دست و زبان خود باشد . سومین گره نشانه خودداری از شهوات است که سالک را از حرام دور میدارد و طالب حلال می‌گرداند . این گره سست تر از دو گره نخستین است . بابا هنگام بستن گره می‌گوید :

« درآ ، و رضای مرشدت را بجوی » . آنگاه مرشد ، عاشق را

– که دیگر به طریقت درآمده و نام محب گرفته است – باز به وسط اطاق می آورد و « ترجمان اقرار » می خواند و مرید را وامی دارد که به مقام پیر ، به دار و اجاق و به بابا و جایگاه شمع و افرادی که چپ و راست نشسته اند – اگر عده کم باشد به فرد فرد و اگر نه بجمستگی – تعظیم کند . بعد از ادای احترام مرید را بجایی که برایش معین کرده اند می نشاند ، مرشد بوی احترام می کند و مرید نیز حرمت مرشد را بجا می آورد . به افراد شربت می دهند ، هر سالک جرعه ای می نوشد . سپس مرشد یا یکی از حاضران جارو و خاک اندازی برمی دارد و از زیر پای بابا شروع می کند جارو را – چنانکه گویی به نظافت پرداخته – روی زمین می کشد و بدینسان مراسم ورود به طریقت پایان می یابد . آنگاه سفره پهن می کنند و « دم » یعنی صحبت و باده خواری آغاز می شود . این سفره توأم با ساز و آواز – باسفره محبت – تادیر زمانی از شب ادامه می یابد .

اگرچه بکتاشیان مدعی داشتن آیین جعفری هستند ولی وضو در آن طریقت ، همان وضویی است که فقط شب اول می گیرند و نماز عبادتی است که بجا نمی آورند^۱ . روره آنان فقط درده روز اول ماه محرم است . در آن ده روز هم فقط آب نمی خورند و تشنگی خود را باچیزهای آبدار برطرف می کنند . و از خوردن غذا های حیوانی اجتناب می کنند . از این رو معلوم است که بکتاشیگری، طریقتی باطنی

۱- برای توضیح بیشتر رك آغاز فرقه حروفیه هلموت سیتر ترجمه حشمت

است و تأثر آن از آیین جعفری از ادعایی فراتر نمی‌رود. این نکته را هم باید متذکر شویم که بین بکتاشیان افرادی نیز یافت می‌شوند که از حرام پرهیز می‌کنند و نکته بنکنه از آیین جعفری پیروی می‌نمایند. پوشاک و وسایل مورد استفاده بکتاشیان :

کلاه : بکتاشیان پنج‌بوع کلاه داشتند : قدیمترین کلاه بکتاشیان کلاهی بود که بالای آن دو ترک و پایین آن نیز دو ترک داشت. کلاهی بود که از دو پارچه درست شده و نوک تیز بود .

از این کلاه در یکی از مزارهای استانبول و نیز در مینیاتوری که به «کایقوسوز ابدال» نسبت داده شده نمونه‌ای دیده شده است. بالاترین قسمت کلاه در مینیاتور مزبور، ترکهای متعدد دارد و احتمالاً تعداد آنها بنعداد امامان ۱۲ ترک باشد. بدانجهت که قسمت پایین کلاه برگشته است، نمی‌توان تشخیص داد که بالاترین قسمت کلاه چگونه است. این کلاه تقریباً شبیه کلاه منسوب به شمس تبریزی درموزه مولانا (قونیه) است. فرقی که دارد این است که قسمت فوقانی کلاه شمس، کمی فرو رفته است. در قسمت جلو و پشت کلاه کلمه توحید نوشته شده است، از قرن ۱۰ هـ / ۱۶ م) بعد نظیر این کلاه دیده نشده است و از روی حدس آنرا قدیمترین کلاه بکتاشیان می‌دانند.

دوم کلاهی است که «الف خراسانی» نامند. بالا و لگن (آن قسمت که بسر گذارند) در این کلاه چهار پارچه و نوک تیز است. قسمت‌های جلو و پشت این کلاه به بالا دوخته شده، نوک پارچه‌ها به بالا برگشته و با چهار پارچه مثلثی شکل و دوازده پارچه دیگر درست شده است. جنسش از پارچه ضخیم پشمی است و همه جای آن

سوزن کاری شده است . این نوع کلاه را در دو مزار استانبول می‌توان دید .

سوم کلاهی است که « الف اصیل » نام دارد . ازدو ترك در قبه و چهار ترك در لگن درست شده است . از این کلاه در روستای « مردیونلی کوی » استانبول و مزار « صالح بابا » در « ادرنه کاپی » (استانبول) وجود دارد .

چهارم کلاه « حسینی و جلالی » است . قبه این کلاه دوازده ترك و لگن چهار ترك دارد . این کلاه همان کلاه قلندران است فرقی که با کلاه قلندران دارد این است که کناره کلاه قلندران دوخته نیست و قبه آن بدون گره است این کلاه در آغاز شبیه گنبد درست می‌شد ولی بعد با قالب درستش می‌کردند .

پنجم کلاه « ادهمی » است . قبه و لگن این کلاه از چهار ترك درست شده و بککاشیان متأهل این کلاه را بسر می‌گذاشتند . درویشان بدور کلاه خود شال نمی‌بستند و باباها شکر آویز شال می‌آویختند . سنگ تسلیم :

یکی دیگر از وسایل بککاشیان سنگ تسلیم است . آن سنگی است که دو سوی آن بجدی که بتوان سوراخش کرد ، نازک و پایین و بالایش صاف و سوراخ شده و کناره های آن خم شده بدرون و مدور است . از سوراخ بالا نخ می‌گذرانند و آن را از سوراخ پایین درمی‌آورند و تابش می‌دهند و از گردن می‌آویزند و روی سینه قرار می‌دهند . بر روی سنگ مزار بککاشیان ، سنگ تسلیم را می‌توان دید . این سنگ را از سنگهای کهربائی نجف و حاجی بککاش و اورکوب

که بکتاشیان « سنگ بالیم » می خوانند درست میگردند .

کمر : کمر بندی است پهن و ضخیم که قسمت قدیمی آن باپشم آراسته شده و بندی قبطانی در يك سر آن است . قیطان را روی کمر بند می بستند و دو نوک آنرا یکجا بهم می آوردند .

جبه : سنگهایی باشکال منتظم است از سنگهای نجف که به زنجیری پیچیده شده و با چنگالی که بر روی زنجیر است به پیراهن و یا جبه آستین دار و کوتاه درونی که « گلدسته » نامند می آویختند . بر راست هفت سنگ و بر چپ نیز هفت سنگ قرار داشت . چهارده سنگ را بکتاشیانی به گردن می آویختند که چهارده معصوم را زیارت کرده باشند .

قنبریه : سنگ یا عقیق بیضی شکلی است که نوک آن تقریباً ضخیم است اگر سنگ باشد از سنگهای « بالیم » و اگر عقیق باشد مال نجف است . بوسیله بندی بر روی کمر بسته می شد و در حذای ناف قرار می گرفت .

پالهنگ : سنگی است درشت تر از سنگ تسلیم ، با بندی به کمر آویخته می شد و درست محاذات معده قرار می گرفت .

تیغ بند : نخعی است از پشم گوسفند ذبح شده در مراسم که از گردن می آویختند .

جلبند^۱ : کیف چرمی است که به کمر می بستند، کیفی دردار بود و غالب اوقات روی آن عبارتی نظیر : بابا علی می نوشتند .

۱- جلبنده را « قاموش ترکی » کلمه ای فارسی و بمعنی نوعی کیف -

وسایل دیگر : بکناشیان همانند دیگر طریقتها ، بدون یقه بود و تفاوتی باخرقه های دیگر نداشت . به کفش چارق مانندی که به پا می کردند « جمجمه » می گفتند . درسیاحتها ، تبسری دو سر (بعضاً یکسر) بدست می گرفتند یا نفیری از شاخ حیوانی بدست داشتند . کشکولی ازچوب نارگیل که از زنجیری آویزان بود ، همراه داشتند . کارد و چنگالی که در دسته آنها چیزی شبیه کلاه بکناشیان آویخته می شد بکمر شان می بستند . تمام این وسایل را « وصله » نام نهاده بودند .
عقاید بکناشیه :

در تمام طریقتها : محبت اهل بیت درصدر اصول معتقدات قرار گرفته ؛ يك بکناشی تا باصول طریقت بکناشیه مؤمن شد با این ایمان ، به مذعب جعفری نیز درمی آید . بعقیده آنان احکام شریعت برای اهل ظاهر وضع شده است . علی (ع) ، تجلی خدا و معراج نشان دهنده وابستگی محمد (ص) به علی است . آیین جمع (آیینهای جمع) بخاطر ستایش و تحبیب اهل بیت است . صبح و شب باید به اهل بیت صلوات فرستاد و « نادعلی » خواند . ده روز ماه محرم آب نباید خورد بعد از ماه محرم پیش « بابا » باید به گناهان یکساله اعتراف کرد و شکسته دل باید بود . نوروز را - که بعقیده آنان روز تولد علی است - باید جشن گرفت و سه روز آن باید شیر خورد . و بابرادران بکناشی

← که درون آن به قسمتهای مختلف تقسیم شده ، نوشته است ، در کتب لغت فارسی چنین کلمه ای پیدا نشد . رک : (برهان ، آنندراج ، فرهنگ معین و لغت نامه) در فرهنگ نظام بمعنی صندوق قیر امام زاده آمده است .

به صحبت نشست . بر سر سفره های محبت - دم - باید نشست و سرود بکتاشی - نفس - خواند ، ساز زد یا به نوای ساز باید گوش داد . این مراسم بجای عبادات قرار می گیرد .

اخلاق از نظر بکتاشیان در جمله ای خلاصه می شود که باقرار بر زبان می آورند :

« دستت را بدور ، زبانت را منزه و کمرت را استوار دار » .
ولی سر دمداران طریقت بکتاشی ، اصل سوم را زیاد با اهمیت تلقی نکرده اند . از دید گاه آنان : « کسی که خود را شناخت ، خون پدر براو حلال است . هر آنکس که خود را نشناخت حتی شیرمادر نیز بروی حرام است » . افرادی از بکتاشیان هستند که به مکه رفته اند . در حین برگزاری مراسم باده می خورند . اگر جام لبالبی به آنان تعارف شود ، بهیچوجه نباید رد کنند . مرگ را همانند تغییر پیراهن می دانند . غالباً به تناسخ معتقدند و می گویند پس از مرگ انسان بصورت « مردم » یا جماد « یا « نبات » بار دیگر به حیات خود ادامه می دهد ولی کسانی که به کمال راه یافتند ، به حق ملحق می شوند و دیگر بدین جهان باز نمی گردند .

به نظر بکتاشیه ، عقیده به « وحدت وجود » عقیده ای ساده و مادی است . آنان با اندیشه های عمیق و ظریف تصوف کلنجار نمی روند ولایت نامه بامناقب حاجی بکتاش و - « وجودنامه » کتابهایی است که بکتاشیان میخوانند . « وجودنامه » درباره چهارده معصوم و فرزندان ذکور دوازده امام که در حال صباوت بشهادت رسیده اند ، نوشته شده است .

در این کتاب ، چهار پیر یعنی آدم ، موسی ، ابراهیم و عیسی را نیز تقدیس می کند .

سی و دو خطی که در چهره انسان است و مطابقت آن سی و دو خط به سی و دو حرف و تقدیس بزرگان طریقت چون « سید علی سلطان » و « عثمان بابا » موضوع ولایت نامه های بکتاشیان است .

در پاره ای از ارکان نامه ها ، اصول عقاید امامیه و جعفریه (شیعه اثنی عشری) نظیر : وضو ، غسل و ارکان و اوقات نماز ، حتی روزه و دیگر فروع نیز نوشته شده است . نیز برای بکتاشیان ، خلاصه فقه جعفری نوشته شده است ^۱ ولی شماره چنین کتابها بسیار اندک است و باید متعلق به بکتاشیان متشرعی باشد که به دلیل داشتن آیین جعفری خواسته اند فقه مذهب خود را بیاموزند .

ادبیات بکتاشی : بکتاشیان شعر هجایی ترکی را پسندیده اند و خواسته های خود را با زبان ساده و عامیانه بیان کرده اند . افرادی هم که نوشت و خواند می دانسته اند ، گاهی وزن عروضی به کار برده اند . ادبیات بکتاشی سرچشمه پربار و جوشانی دارد و از قرن ۸ / ۱۳ م با « سعید امره » ^۲ آغاز شده و دو قرن بعد شاعر توانایی چون « کایقوسوز ابدال » ^۳ به بار می آورد و در همان قرن « شاه اسماعیل

۱- يك نسخه از این کتابها متعلق به استاد عبدالباقی گلینارلی است .

۲- به توضیح شماره ۵۱ مراجعه شود .

۳- کایقوسوز ابدال ، از شاعران صوفی قرن ۱۰ ه است ، تاریخ ولادت

و فوت وی معلوم نیست .

صفوی « (خطایی) کامل ترین و آموزنده ترین صورت شعر بکتاشی را عرضه می کند . سرانجام « پیرسلطان ابدال »^۱ و مرید وی « کل همت » باسرودن معنوی ترین اشعار، ادبیات بکتاشی را به دروه تعالی می رسانند. ادبیات دوره های بعد تقریباً تکرار مضامین گذشتگان است . تاکنون چنانکه باید ادبیات بکتاشیه مورد تحقیق قرار نگرفته است گرچه ادامه آن تا روزگار ما رسیده و شاعران فراوانی را در مکتب خود پرورده است. در نوشته های بکتاشی علاقه زیادی به اهل بیت ابراز شده است . در آن تعصب به چشم نمی خورد ، صوفی پرخشونت مورد استهزا قرار می گیرد . اعتقادات بکتاشیه را با اصطلاحات خاص این فرقه مطرح می کند و از مناقب بزرگان طریقت سخن به میان می آورد و گاه با بیان و تبلیغ افکار تند و عاصی ، به خود سیمای مستقل و جداگانه ای کسب می کند . اگرچه بین اشعار علویان و بکتاشیان شباهت تام و نزدیکی دیده می شود ، ولی از جهت خصوصیات مربوط به آیین و ارکان ، ادبیات این دو دسته بخوبی قابل تمییز است . با اینحال اگر اساس ادبیات این دو فرقه - به صورت يك کل - به نام « ادبیات علوی - بکتاشی » مورد تحقیق قرار گیرد نتیجه بخش تر و صحیح تر است . از سوی دیگر هم ادبیات حروفیه را با ادبیات بکتاشیان نباید بهم آمیخت. بین مردم ضرب المثلها و حکایاتی به نام بکتاشیان رایج است . این حکایات و ضرب المثلها را ، با کم و بیش اختلاف، می توان در آثار فریدالدین عطار و جلال الدین مولوی نیز یافت . از این رو

بیشتر ضرب المثلها و حکایات بکناشیان از آن این فرقه نیست ، بلکه از فرق و زبان مردم گوناگون گرفته شده است .

در باره « مقالات غیبیه و کلمات عینیه » : نسخه‌ای به نام « مقالات غیبیه و کلمات عینیه » منسوب به حاجی بکناش ولی خراسانی در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران به شماره ۳۴۵۱ مضبوط است . خط آن نسخ جدید متوسط است ، روی کاغذ فرنگی نوشته شده ، جلد تیماج ضربی قرمز و ۸۸ برگ (۱۶۶ صفحه) دارد ، با ابعاد ۱۱۰ × ۱۷۰ / ۷۰ × ۱۲۰ میلیمتر ، و هر صفحه ۱۲ سطر دارد . کتاب محتوی دو رساله است :

رساله نخستین همان « مقالات غیبیه و کلمات عینیه » است و ۳۴ برگ دارد که ۶۸ صفحه باشد و دومین « رساله الفواید » است به نظم و نثر از افادات و مقالات حاج بکناش ولی خراسانی که یکی از مریدان و شاگردان پس از فوت وی جمع و تدوین نموده است . پایان رساله دوم ناقص است . نسخه تاریخ کتابت ندارد ولی از قراین برمی آید که باید به قرن سیزدهم یا اوایل قرن چهاردهم منسوب باشد . نخستین رساله از نظر اوراق نقصی ندارد و گاه در حواشی کتاب عباراتی به خط نسخ و نستعلیق به جملات کتاب افزوده‌اند ، عبارت « ذکر آخر » تقریباً در حاشیه تمام صفحات نوشته شده است .

کتاب منشور است ولی در لابلای صفحات آن به تناسب موضوع اشعاری از مولوی و سعدی و دیگر شاعران افزوده شده و آیات و احادیث زیادی نیز مورد استشهاد قرار گرفته است .

مفهوم به نثر درآمده بیشتر ابیات فارسی را در این رساله میتوان

یافت: « ای درویش می باید دانستن که دل شهرستان عظیم است و در این شهرستان دو سلطان است: یکی عقل است و یکی ابلیس... » ص ۲۰
یاد آور ابیات زیر بوستان است:

وجود تو شهری است پرنیک و بد

تسو سلطان و دستور دانا خرد

رضا و ورع نیکنما مان حر

هوی هوس رهزن و کیسه بر

چو سلطان عنایت کند با بدان

کجا ماند آسایش بخردان . . .

بوستان، طبع فروغی، ص ۱۷۷

بعقاید حروفیان میتوان برخورد:

« مرآت الهی چهار است که چهار حرف الله اشارت بدانست... »

ص ۱۵

ترجمه تحت اللفظی آیات و احادیث در متن رساله داده شده

است، در این ترجمه ها گاه جمله عربی به عربی تر ترجمه شده است:

« لا فاعل فی الوجود الا الله یعنی فاعل نیست در وجود انسان

و غیره الاحد... »

پاره ای اختصاصات دستوری نیز در رساله وجود دارد:

الف: « را » را به معنی برای و بصورت حرف اضافه بکار می برد:

« پاکی باطن را آبش شیخ است... » ص ۲۴

ب: گاهی حرف اضافه را حذف می کند:

« گوهر انسان دست آید (به دست آید) » ص ۲

« هر طرف که روگردانید (به هر طرف) » ص ۳

ج : بعد از کلمه مبهم « هر » که می‌بایست کلمه را مفرد بیاورد ،
جمع آورده :

« هر افعال و اقوال که از وی صادر شود » ص ۱۲

« هر طعامها » ص ۲۳

د : « شرکت » را به معنی شرك استعمال می‌کند :

« اگر مردم ارادت را من دون الله داند ، موجب شرکت باشد » ص ۷

ه : « گمتر نام » را ظاهراً به معنی گمنام تر بکار برده ص ۲۷

و : « پیر پرور » را بجای پیر پرورد (پیر پرورده = صفت مفعولی)
استعمال کرده است :

« پیش آن پختگان که پیر پرورند ، خام نماید » ص ۲۶

گفتش ضروری می‌نماید که « مقالات غیبیه » بشمامی از حاجی
بکناش نمی‌تواند باشد چرا که ابیات پراکنده‌ای از شاعران دیگر نیز
در آن راه یافته است و دلسرد کننده ترین آنها رباعی است در آخرین
صفحه مقالات که از لویح جامی که در حدود ۸۷۰ هجری بنام جهان‌شاه
قراقویونلو تألیف شده ، در آن راه پیدا کرده است و تاریخ تألیف آن
تقریباً دو قرن متأخرتر از وفات حاجی بکناش است .

نمونه هایی از ادبیات منظوم و مشور بکناشی :

غزل زیر از « خطایی » (شاه اسماعیل صفوی) است :

گوهر ذات قدیم کبریا سن یا علی انبیا و اولیایه پیشوا سن یا علی

کیمسه بيلمز معنی ذات و صفاتیندور سنین

لامکان بحرینده در منتهاسن یا علی

قابلیت سنده گورموشدور رسول هاشمی
 شکر لله همدم خیرالنسا سن یاعلی
 هم خوارج سرینی بیلدیم که ادراک ایلمز
 ظاهر و باطنده سن معجز نما سن یاعلی
 مصطفی گوردی سنی اصلان صفاتی بیرملک
 صاحب معراج و هم تاج و لوا سن یاعلی
 ذوالفقار ایله هامی قیلدین مسخر عالمی
 بیلیمیشم تحقیق ایله کیم لافتی سن یاعلی
 بو «خطایی» به دین له ایمان سندن دور درست
 نورچشم خانهدان مصطفی سن یاعلی

اگرچه اکثر کلمات شعر «خطایی» فارسی و یا عربی مصطلح
 در زبان فارسی است و شعر فوق نیازی به برگردان ندارد، ولی برای
 آن گروه از خوانندگان که اصلاً ترکی نمی‌دانند، شعر فوق را، با همان
 وزن به شعر فارسی باز می‌گردانیم:

گوهر ذات قدیم کبریایی یاعلی
 پیشوای انبیا و اولیایی یاعلی
 کس نداند معنی ذات و صفات تو بود
 در بحر لامکان و منتهایی یاعلی
 قابلیت در تو چون دید آن رسول هاشمی
 شکر لله همدم خیرالنسای یاعلی
 خود بدانستم خوارج در نیابد سر تو
 در برون و در درون معجز نمایی یاعلی

مصطفی دیدت فرشته بر صفات شیرین
 صاحب معراجی و تاج و لوایی یا علی
 فتح کردی جمله عالم را به تیغ ذوالفقار
 من بدانستم محقق لافتایی یا علی
 دین و ایمان خطایی هم به تو گشته درست
 نور چشم خاندان مصطفایی یا علی

* * *

شعر دیگری از «فضلی» از شعرای بکناشی سده ۱۶ م :
 « صورتی مجنونم و معناده لیلی هم بنم
 کندیمی عبد اتمیشم اما که مولا هم بنم
 بحر وحدتده بنی امواج کثرت اتدی دور
 قطره ناچیزم اما عین دریا هم بنم
 ایلیوب فانی وجودوم عشق ایله بولدوم وجود
 گرچه پنهانم ولی اما که پیدا هم بنم
 گه لباس زاهده گاهی قبای فاسده
 عاقل و فرزانه و سرمست و شیدا هم بنم
 ماسوادان نفی ایدوب اثبات قیلدیم واجبی
 کندیمی لا ایلدیم ای فضلی الا هم بنم»
 معنی چنین است :

درصفت مجنون و در مفهوم لیلی هم منم
 خویشتن را بنده کردم لیک مولا هم منم
 دور کرد امواج کثرت دریم وحدت مرا
 قطره ناچیزم اما عین دریا هم منم

کرده‌ام فانی وجود و یافته هستی به عشق
 گرچه پنهانم ولی اما که پیدایم منم
 گه به زی زاهد و گه در لباس فاسدم
 عاقل و فرزانه و سرمست و شیدا هم منم
 ماسوارا نفی و هم اثبات واجب کرده‌ام
 خویشتن لا کردم ای فضلی و الا هم منم
 دو نمونه از (ولایت نامه ، در مناقب خنکار حاجب بکتاش ولی):
 « لقمان پرنده ، خلیفه خواجه احمد یسوی بود و خواجه مرشد
 نود و نه هزار پیر ترکستان ... لقمان مدتی در جذب به بود و سر به کوه
 و بیابان گذاشته بود . امام جعفر صادق ، در این حال خرقه خویش
 به دست بایزید بسطامی به لقمان فرستاد .
 بایزید لقمان را می جست تا او را در باغی یافت و خرقه بدو داد
 و سلام امام بروی رسانید و خرقه بر تن وی کرد . لقمان مجذوب تر
 گشت و بر نماز ایستاد . نخستین رکعت نماز در چهارده سال تمام ادا
 کرد و بایزید آن چهارده سال در حال انتظار باقی ماند . و دومین رکعت
 لقمان را تحمل نتوانست و راه خود گرفت و به خدمت امام رسید و
 ماجرای لقمان باز گفت امام فرمود : بجا بود که تو نیز تا پایان رکعت
 دوم لقمان صبر می کردی تا نصیب خویش بتمامی می گرفتی » .
 « لقمان پرنده به حج رفت و طواف و برخی از مناسک حج
 بجای آورد به عرفات رفت و بروقفه ایستاد . به همسفران گفت که :
 روزهای عرفه در منزل ما خوردنی ها آماده می کنند . این گفته لقمان
 برخداوند گار (بکتاش ولی که در خراسان بود) معلوم شد . پیش زن

لقمان رفت و گفت: چید نوع غذا دردیگی نهید و به من دهید انواع غذا ها بردیگی به بکتاش دادند، بکتاش دیگ بر گرفت و در طرفه العینی پیش لقمان رفت و غذاها بر لقمان عرضه کرد. لقمان تا دید برسر آن واقف شد. با همسفران غذا را خورد و دیگ نهم کرد. اعمال حج را به پایان رساند و از حجاز باز گشت. چون به خراسان نزدیک شد، جمله مردم نیشابور به استقبالش رفتند و بدو « زیارت قبول » گفتند و بردست مبارکش بوسه زدند، لقمان گفت: حاجی راستین بکتاش است و پیش رفت و بردست بکتاش بوسه داد و کرامات وی یک به یک باز گفت. مردم چون این کرامات شنیدند، در برابر بکتاش به سجده افتادند و از همان روز نام وی خداوندگار حاجی بکتاش الخراسانی شد.

نمونه‌ای از « مقالات غیبیه و کلمات عینییه »:

« بدان که هر چه در آسمان و زمین خدای تعالی بیافرید، مانند آن در وجود تو بیافرید. در آسمان عرش بیافرید و در ذات تو همت که هزار بار از عرش بزرگتر و در آسمان بهشت آفرید و در اندام تو دل، هزار بار از بهشت نیکوتر است. زیرا که بهشت محل شهوت است و دل محل معرفت و خزینه دار بهشت رضوان است و خزینه دار دل تو رحمان. در زمین دوزخ آفرید و در تن تو هوی و شهوت آفرید و هوی مانند هاویه است که آنجا آتش تن سوزان است و اینجا آتش دین سوزان است. و در آسمان ماه آفرید و در تن تو عقل. ماه بیفزاید و بکاهد و عقل تو نیز چنین است. و در آسمان آفتاب آفرید و در دل تو معرفت. آفتاب برجی و انسی

تابد و معرفت تو بر عرش و کرسی . در عالم دریاها آفرید و در درون
اسرارها آفرید و گفت : « و فی انفسکم افلا تبصرون » یعنی آن چیزی
که جویای آنید در نفس شماست اما چه فایده که نمی بینید و
نمی دانید .

اینک که اطلاعات پراکنده و محدود درباره حاجی بکتاش و
و بکتاشیان یکجا گرد آمده ما کار را پایان یافته نمی دانیم ، بل این
وجیزه را مقدمه تحقیق در باب بکتاشیان بحساب می آوریم و آرزو مندیم
که اهل تحقیق بپسندند و نقیصه های کارمان را باز نمایند .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی